

۱. ضرورت شناخت غرب ضرورت غرب شناسی تابع آن است که ما از انقلاب اسلامی چه تلقی ای داشته باشیم، اهدافش را چه بدانیم و محدوده مسئولیت و عملکردش را تا کجا تعریف کنیم.
الف - حقیقت و رسالت انقلاب اسلامی: یک تلقی آن است که انقلاب اسلامی، حرکت و انفجاری معنوی است که از باطن عالم، اتفاق افتاده و هدفش احیای معنویت در کل جامعه بشری است. این حرکت نخواهد در این راه وارد عرصه زندگی بشر نماید، به گونهای که ولایت الهی؛ و به تعبیری معنویت، حیات، نورانیت و... در همه زوایای زندگی بشر جاری گردد. بر این اساس انقلاب اسلامی به دنبال جهان سازی معنویت، توحید، بندگی خدای متعال و عبودیت است. بنابراین نمیتواند در این راه در یک سلسله آموزه های فردی و باطنی که ارتباط با عرصه حیات اجتماعی بشر نداشته باشد، خلاصه نمود.

طبق معنای این حرکت اجتماعی با جریانی در عالم که آنها چندین امری را بر نمتابند، درگیر میشود چون ادهای متفاوت در مقابل ایدئولوژی انقلاب اسلامی دارند. به عنوان نمونه، جریان غالب بر غرب در دوران رنسانس، حرکتی کاملاً در نقطه مقابل این حرکت بوده است.

ب - ماهیت و اهداف تمدن مادی غرب: جریان غرب به دنبال این بوده که «دین» را منزوی کند. این جریان همواره تلاش کرده تا حیات بشری را بر مبنای نفسانیت او و ارزشهای که خود انسان نفس را میکند بنا گذارد. به تعبیر دیگر در پی این بوده تا مناسبات جامعه بشری را بر اساس استکبار نفس انسان بر خدای متعال، و محور شدن نفس او بسازند. «اومانیزم» هم معنایی ندارد. هر چند این مطلب را بر اساس فلسفهای پدیدهای، نفس و تحلیلی میکنند اما باطن و روح جریان غرب یک کلمه بیشتر نیست که استکبار اومانیزم، معنی انانیت در مقابل خدای متعال. اگر بپذیریم که چندین حرکتی در مقابل انقلاب اسلامی قرار دارد و اگر بخواهیم نسبت به آن رسالت بزرگ - معنی اقامه کلمه توحید در جهان، گسترش آن به زوایای مختلف زندگی بشر - جدی باشیم و در پی حاکم نمودن بندگی خدای متعال بر شئون مختلف حیات اجتماعی بشر باشیم تا بر مبنای آن، «عدالت» سیاسی، فرهنگی و اقتصادی را تعریف کنیم، بدون تردید با تمدن رقابتی، به صورت بیامان، درگیر خواهیم بود.

بنابراین مادر مسر انقلاب اسلامی با جریانی مرموز، پدید آمده و گسترده مواجه هستیم که پشت سر خودش تاریخ بس طولانی داشته و برای خود تمدنی بنا کرده است. تمدنی که مدعی توسعه جامع پادشاه، جهانی سازی و رهبری جهانی است.

حال اگر نتوانستیم در صحنه های مختلف، رقابت خود و ساز و کارها را مورد شناسایی قرار دهیم، طبیعتاً چه توفیقی در این درگیری نخواهیم داشت. بنابراین مقصود از شناخت غرب، فقط غرب جغرافیایی نیست. از این رو برای دسته ایی به اهداف انقلاب اسلامی و تحقق آرمانهای دینی جامعه، شناخت این ادها، ساز و کارها و اهداف رقابتی، امری اجتناب ناپذیر است.

۲. ضرورت تعیین استراتژی در مواجهه با غربالف - لزوم تعیین حد اکثری: بنا بر آنچه گفته ایم، در این مرحله دو کار باید انجام گیرد: اول، ما باید تلقی از دنداری را در درون جامعه خود و جامعه بشری توسعه بدهیم. اصولاً نگاههایی که نسبت به دنداری وجود دارد متفاوتند. بعضی دنداری را یک حرکت سنتی واپسگراانه میدانند که متعلق به دوره های گذشته حیات بشری است. برخی دنداری را به چهارچوبهای خاصی محدود کرده، در نتیجه از آن مفهوم ضیق یافته میدهند. روشن است که هیچ کدام از این نگاهها با آرمانهای انقلاب اسلامی سازگار نیست.
آنچه انقلاب اسلامی بر آن استوار است و آن را تعقیب میکند، یک «دنداری حداکثری» است که به این معنا که عبودیت و بندگی خدای متعال با همه زوایای حیات بشر جاری شود و مناسک حیات بشر در همه زوایا، مناسک بندگی خدای متعال باشد. بنابراین ما با سه مفهوم دنداری، مفهوم توحید و مفهوم ولایت الهیه را به گونهای تعیین کنیم که همه شئون حیات را بپوشانند. این واقعیت را که کلمه توحید هیچ رقیبی برای خودش باقی نمیگذارد و واقعاً شرک، در هیچ جنبه های از جنبه های حیات، مجاز شمرده نشده تعیین کنیم. معنی با دتلقی حداقلی از دنداری که انسان گمان کند، میتواند دندار باشد و در این حال به اهواء خود هم برسد، تعیین کند، تا همگان به ولایت حداکثری رو آورده، و به خوبی درک کنند که سعادتشان در این است که همه شئون حیات خود را به خدای متعال و اولیای الهی بسپارند.

ب - ضرورت افشاگری نسبت به چهره های مختلف تمدن مادی غرب: از سوی دیگر ما با سه تمدن رقابتی رانیم - که گوهرهاش، پرستش نفس و دنیاست - شناخت و وجوه مختلف آنرا معرفی نمود. زیرا اگر نتوانیم غرب و ماهیت حقیقی او را - که در همه ابعاد آن اعم از: علم، تکنولوژی، رفاه و مناسبات و ساختارهای مدنیت مدرن، ریشه دوازدهم - نشان بدهیم حتماً محکوم به شکست خواهیم بود. اگر نتوانیم ورای جاذبه های کاذبی که این تمدن ایجاد کرده، آن روح شیطانی اغواگر، و شیطنت، ضلالت، تاریکی و ظلمت، مردگی حیات انسانی، و تنزل دادن انسان در حد بیائیم را نشان بدهیم و به دیگر سخن اگر به خوبی تعیین نکنیم که نتیجه این استکبار علانی، کبر نسبت به عباد، استضعاف، تحقیر و

استثمار آنهاست، و توازن هم نفرت عمومی را نسبت به تمدن مادی غرب بالا ببرد، بدون تردید در توسعه انقلاب اسلامی با بنیست و شکست مواجه خواهد بود. اگر طرفداران انقلاب اسلامی، مظاهر تمدن غرب را بپسندند و مناسبات جاری در آن تمدن را هم به عنوان مناسبات علمی و مناسباتی که سعادت بشر را تأمین کند بپذیرند، به تناقضی آشکار مبتلا خواهند شد. به بیان دیگر، اگر رفاهی را که غرب تعریف می کند بپذیرفتند و اسم آن را رفاه و سعادت گذاشتند حتماً آرمانهای انقلاب اسلامی را رها خواهند کرد.

امروزه سردمداران تمدن غرب از همه تواناهاشان استفاده می کنند که ما را منزوی کنند. برای این کار، اولین اقدام آنها این است که ما را بدنام کنند. یعنی ما را ضد ارزش معرفی می کنند. زیرا با شناسی عالم را به سمتی می برند و بعد هم نفرت های را نسبت به ما ایجاد می کنند که در فرهنگ عمومی بشری ضد ارزش می شود. مثلاً اسلام و انقلاب را به عنوان تروریست معرفی می کنند؛ به عنوان یک تمدن جاهلی که آزادی در آن نیست، حاکمات در آن نیست، شعور در آن نیست، از همه ابزاری که در اختیار دارند برای این کار استفاده می کنند.

بنابراین ما باید همه زشتی های تمدن غرب را در نگاه جامعه بشری، نشان بدهیم. آنها می خواهند اسلام را زشت جلوه بدهند در حالی که در ابله‌گی و شیطنت جز زشتی، وجود ندارد. آنچه در دستگاه ابله‌گی هست، تزیین است: ... لازم نیست!

ما باید پرده تزیین و اغوا را کنار بزنیم. غربشناسی دقیقاً به هم نمی آید، نه اینکه خیال کند یک گوهر حقانی آنجاست و ما می خواهیم آن گوهر حقانی را بشناسیم.

۳. دور رسالت اصلی پیش روی انقلاب اسلامی با این بانقلاب اسلامی با دو گام اساسی بردارد: اول، روح دین حداکثری را در جامعه بالا برد تا آحاد جامعه به خوبی بفهمند که حکومت دینی به چه معناست و این ضرورت را به خوبی درک نمایند که ولایت نبی اکرم (ص) با همه عرصه های حاکمات او جاری بشود. این حققت را در ابتدا که اگر زیر چتر ولایت نبی اکرم (ص) قرار نگیرند، نه تنها به حاکمات و نور و رحمت حق نمی رسند، بلکه از طریق ولایت ابله‌گی ظلمت، شیطنت و طغیان بر آنان جاری می شود: ... *خرجونهم من النور الى الظلمات*^۱

و از سوی دیگر با دگرگونی ولایت دستگاه ابله‌گی را افشا کند. دستگاهی که جز عنایت، استکبار و فساد حاصلی ندارد. دستگاهی که اصلاً با فطرت بشریت سازگار نیست. دستگاهی که تفرعن، تزیین، اغواء و تلون از ویژگی های آنست و اصلاً بشر را با تلون سرپا ننگه داشته است. ابله‌گی چگاه وعده های که هماهنگ با فطرت است نمی دهد.

۴. تمدن غرب، دگرگونی طغیان و استکبارانرا با افشاگری علیه ابله‌گی، از ضروریات روزی کلمه توحید است. این افشاگری هم جز با شناخت دقیق و قاعده مند ممکن نیست. ما باید مکائد ابله‌گی را بشناسیم و نشان دهیم که اغواگری های او چیست و نتایج آن کدام است. غرض از غربشناسی هم جز این نیست. ما که دنبال قصبه گویی نیستیم که غرب چه بوده و فاسوفانش چه کسانی بودند. آنها نه جزء انبیا هستند و نه اعتقادات آنها به شیوه اعتقادات ما محترم است و نه گوهر حقانی آنجا پیدا می شود که در دستگاه انبیا و ائمه (ع) نباشد. اگر کسی خیال کند حقانیت، رموزی و عرفانی در غرب هست که در دست ما نیست و منابعش را برویم از آنها بگیریم، او حتماً در اشتباه است. خدای متعال تمام حقایق را به نحو اتم و اکمل به نبی اکرم (ص) عطا فرموده، و فراتر از ایشان حقیقتی نیست. بنابراین در غرب دنبال حقایق گشتن، در ظلمات، دنبال نور گشتن، در گورستان، دنبال حاکمات گشتن و در کنار سرچشمه ها بودن و از جرعه های تلخ و ناگوار و آلوده خوردن است.

بنابراین اگر انقلاب اسلامی یک انقلابی با ایدۀ جهانی است و ایدۀهاش هم اقامۀ کلمۀ توحید و احیای مجدد کلمۀ معنویت در عالم است، حتماً جبهۀ ابله‌گی و تمدن مادی جدید بشر که روحش همان شیطنت ابله‌گی است، در مقابل آن قرار دارد. بنابراین غربشناسی از این منظر ضرورت دارد تا درک شود، دگرگونی شیطنت ابله‌گی چه مسیری را طی کرده تا توانسته یک تمدن مادی سکولار بسازد، و شهوت پرستی و هواپرستی را در عالم اقامه کند. تمدن غرب، همه ارزشهای انبیا را در وجه غالب خودش به بازی می برد؛ اصلاً جای برای ادیان قائل نیست، ادیان را درون تمدن خودش تعریف می کند. معتقد است دین هم از آن نظر که عده های می پسندند و خواست بشر است محترم است؛ یعنی ملاک حقایق همان «پرستش نفس» و به تعبیر دیگر ایدۀها و ارزشهای است که نفس معین می کند. عده های دین و عده های بتکده را می خواهند. به همان اندازه های مسجد، محترم است که بتکده محترم است. ولو پلورال اسم عرفانی بر این مبنا درست کند و بگوید همه حق هستند و همه مظاهر جلال و جمال حق و مظاهر اسماء و صفات الهی هستند! باطل است و با دستگاه انبیا سازد.

بنابراین غربشناسی به این معنا شناخت شجرۀ خبیثه شیطنت ابله‌گی و دگرگونی پرستی است که در غرب به صورت تاریخی رشد کرده است. البته در کنار این شجرۀ خبیثه، کلمۀ معنویت و توحید هم در غرب بوده است. نمی خواهیم انکار کنیم که در این تمدن عده های به نحو اضطرار مجبور به تسلیم نسبت به ارزشهای انبیا در سطوحی نشدند. ولی در یک جاها مجبور است با ادیان صحبت کند و کار خودش را جلو ببرد. مثل دگرگونی نفاق صدر اسلام که واقعاً دنبال

جاهل ت بودند نه اقامه کلمه توحید؛ معنی جر آن شطنت و عداوت با نبی اکرم. البته مجبور بودند در قالب ادب ات نبی اکرم با جامعه مسلمانها حرف بزنند تا بتوانند سه طره خودشان را تثبیت کنند. الان هم همان جر آن است؛ معنی جر آن ابله سی که جاها می مجبور می شود به خاطر شدت مقاومت کلمه حق در پی شبرد اهداف خود به آن ارزشهای که در جامعه بشری القاء شده تکلیف کند بدون آنکه آن ارزشها را قبول داشته باشد.

بنابراین ممکن است انسانی در غرب زندگی کند و عضو جامعه آن باشد اما انسانی در شرق زندگی کند و عضو جامعه ابله سی باشد. این دستهبندی یک دستهبندی جغرافیایی و اصطلاحی نیست. جر آن غالب غرب جر آن اناست نفس و انسان مدارانه، و دنبال لذت جوئی انسان و ارضای تمناات انسان است که این هم توهمی نیست. در دستگاہی که بر اساس استکبار بر خدا شکل میگیرد، بحث رضامندی انسانها مطرح نیست بلکه بحث استثمار، تحقیر، بهره‌وری و استخدام انسانها در جهت استغلاء و استکبار مطرح است.

۵. ضرورت غربشناسی بر مبنای معارف دینی با این در گام نخست اگر تئوری مدون و روشنی در تحلیل جامعه شناسانه، انسان شناسانه و فلسفه تاریخی نسبت به غرب نداشته باشد و غرب را در آن چهار چوب شناسد، غربشناسی مفید نخواهد بود. وقتی می‌خواهد دشمن را در نظریه فلسفه تاریخی بشناسد، اولاً با مداخلات علمی بدهد و به شوههای علمی به تحقیقات نظری، تحقیقات کتابخانه‌ای و تحقیقات میدانی بپردازد. ثانیاً، نظام طبقه‌بندی موضوعات در شناخت غرب داشته باشد؛ معنی بر پایه معارف بنیادین هم متدولوژی و روشن و هم نظام طبقه‌بندی موضوعات داشته باشد و سپس به شناخت علمی غرب در ابعاد مختلف آن بپردازد که آنها چکار می‌کنند؛ چه غایتی را تعقیب می‌کنند، چه مکان‌زمایی دارند، راه مقابله با آنها چیست، ظرفیت و توانایهای آنها در کجا به پایان می‌رسد و ...

اگر بنات رهبر کبیر انقلاب اسلام (ره) به صورت قاعده‌مندی مطالعه شود، در همان اندیشه‌های اولیه عرفانی امام این اندیشه درک می‌شود. اگر بنات جر آن ظلمت در غرب را در کتاب الخلفاء والولاة و اندیشه‌های سیاسی ایشان و برخوردشان را در سال 41، ملاحظه کنیم، دقیقاً اندیشه‌های امام به دست می‌آید. این اندیشه‌ها منبعث از یک مسلمانی در قرآن و روایات است که طی آن کل دستگاہ ابله سی، تحقیر می‌شود. حقایق در دستگاہ ابله سی نیست. البته در آن اغواء، تزئین، قدرت و دعوت به شهوت، تحریک به شهوات، تحریک به دین، بر آشفتن غضب مادی وجود دارد اما حقایق نیست. دستگاہ ابله سی یک دستگاہ گسترده‌ای است.

خدای متعال به آن تا «وم الوقت المعلوم» اذن داده است. به تعبیر دیگر فتنه آخرالزمان هم بنات جر آن پیچیده تمدن مادی غرب است. لذا بنات فتنه را با مابشناسیم. این فتنه آنقدر پیچیده است که ایجاد شبهه می‌کند؛ معنی حق و باطل را مشتبه می‌کند. تمدن غرب پس از رنسانس جرانی است که پیش از پیش تلاش کرده تا از عرصه حیات اجتماعی بشر دین زدائی کند و بشر را با مفاهیم مادی و دنیایی پرورش بدهد. بوی از معنویت و خدا باقی نگذاشته است. نه آنکه در غربشناسی به دنبال این هستند که چه حقایق مثبتی در غرب هستند تا به آنها دست یابند!

ما به دنبال آرزو راه جدیدی به بشریت هستیم که فعلاً آلوده به تجدد و مدرنیته است و در فضای مدرنیته تنفس می‌کند و ما می‌خواهیم طریق برون رفت از آنرا معرفی کنیم. تمدن مادی غرب تلاش کرده به بشر بفهماند یک راه بیشتر پیش روی بشر وجود ندارد و آن هم راه دنیاپرستی است که اردوگاههای همچون: سوسالسم، کمونسم و سرماهداری در درون آن بنا کرده‌اند. الان هم می‌گویند لبرال دموکراسی پیروز شده و تنها راه پیش روی بشر هم بنات است. اما ما می‌گوئیم تنها راه، لبرال دموکراسی و دنیاپرستی نیست بلکه بشر می‌تواند از طریق پرستش خدا به سعادت برسد و این تنها راه پیش روی بشر است. آنچه در تمدن مادی می‌گذرد، اغوا و شطنت است. آنها می‌گویند بهتر از لبرال دموکراسی نیست. ما می‌خواهیم بگوئیم بدتر از لبرال دموکراسی نیست. ما در صورتی می‌توانیم بشریت را نجات دهیم که افشاگری کنیم، افشاگری نسبت به کل آنچه آنها می‌پرستند. جوانی که از یک سو ماهیت تمدن غرب را شناخت و از دیگر سو آرزو جدید یافت که با مبارزه کند تا به آن آید برسد، دیگر تسلیم ظواهر آن تمدن نمی‌شود. مبلغان نگرش مادی می‌گویند بنات را حداقلی کند و در مابقی دین را پیروست.

۶. گام نخست، بتشکینینابراین ما اگر این بت را افشا نکنیم، هیچگاه نمی‌توانیم از دین حداکثری سخن بگوئیم. بتشکینی اول بنات کاری است که ما با مدد در مقابل تمدن غرب انجام بدهیم و بت امروز، تکنولوژی، علم و دموکراسی است؛ معنی بت فرهنگی همان علم و نظام مفاهیم مدرن است. تکنولوژی بت اقتصادی و دموکراسی هم بت سیاسی است. البته که بتهای مشهور و عزیز هم هست و دلدادگی و تعلق نسبت به آنها به حدی است که درگیری با آنها درگیری با نظام تعلقات و دلبستگی‌های آنهاست. در بت پرستی دوران جاهلی خال می‌کردند حیات و رزقشان با این بتهاست. الان نسبت به تکنولوژی و علم و ساختارهای دموکراتیک نیز اینگونه نگاه می‌کنند؛ معنی سعادت و حیات خود را وابسته به اینها می‌دانند. در حالی که اینها سه بت است و با شکسته بشوند اینها ابراز شطنت و اغوا هستند. مثل همان بتها می‌که در اختصار «نمرود» بود و از طریق آنها مردم را استعمار می‌کرد! ابله سی در تلون خودش بت جدید درست می‌کند. علم سکولار، تکنولوژی و لبرال دموکراسی بتهای جدید ابله سی هستند که به وسایله آنها دین را اداره می‌کنند! بنابراین ما با

ابتداءً این بتها را بشکنیم و ثابت کنیم که دموکراسی دروغ و شطنت است و بدتر از نوع حکومت است! علم مدرن ابزار استثمار نوع بشر است. آنها به دنبال این هستند که بشر ماشینی متناسب با توسعه مادی بسازند. بنابراین ما باید به تهایی را که با آن بتها بشریت را جذب کرده و خوف و طمع بشر را به وسایله آنها کنترل میکنند بشکنیم. ماهنامه موعود شماره

81

پیشنوشت: 1. سوره بقره (2)، آیه 257.